مست و خراب ایله دیمکدر • خورشید می ز مشرق ساغر طلوع کرد • می آفتابی ساغر مشر
قندن طلوع ایلدی • گر برگ عیش میطلبی ترک خواب کن • اگر عیشه استعداد و قدرت
طلب ایدر ایسک خوابی ترک ایله مراد کثرت خواب ایله عشق الی حاصل اولماز دیمکدر • روزی که
چرخ از گل ما کوزها کند • شول کون که فلک بزم گلمزدن بارداقلر ایلر • زنهار کاسهٔ
سر ما پر شراب کن • زنهار بزم باشمزک کاسه سنی پر شراب ایله • ما مرد زهد و توبه
و طامات نیستیم • بز زهد و توبه و طاماتک اری دکلز • مارا بجام بادهٔ صافی خطاب کن
بزه شراب جامندن و ساقیدن خطاب ایله مراد بزه عشق و مرشددن سویله دیمکدر
کار صواب باده پرستیست حافظا • معقول ایش عاشقلقدر ای حافظ • برخیز
و روی عزم بکار صواب کن • قالق و صواب ایشه قصد یوزن ایله مراد عشقه سعی ایله
محض ایدوکن اشعار در • وله ایضا • فاتحهٔ چو آمدی بر سر خسته‌ای بخوان • چونکه
کلدک بر خسته‌نک باشی اوزره بر فاتحه اوقی • لب بگشا که میدهد لعل لبت بمرده جان
بکل آچ که سنک لبک لعلی مرده یه جان ویریر او معودر که خواجه حافظ بر زمانده خسته
اولوب بر عزیز انک عیادتنه کلمشیدی اندن فاتحه طلب اتمش انی بیان در • آنکه
بپرسش آمد و فاتحه خواند و میرود • اول کسه که عیادته کلدی و فاتحه اوقودی و کیدیور
گو نفسی که روح را میکنم از پیش روان • دی اگر نفسی صبر ایلسون که جانی انک اوکندن
روان ایدوم کوام حاضردر • ای که طبیب خسته‌ای روی زبان من ببین • ای کسه که خسته‌نک
طبیبی سن بنم زبانمک یوزنی کور • کین دم و دود سینه‌ام بار دلست بر زبان • که بو نفس
و بو سینه‌نک توتنی لسان اوزره کوکل یوکی در مراد درد و غم ماجراطلبی در • گرچه تب استخوان من
کرد ز مهر گرم و رفت • اگرچه استمه بنم استخوانمی آفتاب دن کرم ایلدی و گتدی • همچو تبم
نمیرود آتش مهر از استخوان • محبت آتشی استمه کبی بنم استخوانمدن گتمز یعنی تب کبی
آتش مهر گتمز مصراع اولده مهر آفتاب معناسنه اولوب دوشنی ایله مصراع ثانیده اولان مهر

محبت

محبت معناسنه در • حال دلم چو خال تو هست بر آتشش وطن • بنم دلمک حالی سنک
خالک کبی انک وطنی آتش اوزره در • چشمم از آن چو چشم تو خسته شد است و ناتوان
جسمم اول سببدن سنک چشمک کبی خسته و ضعیف اولمشدر مراد مرض تب ایدوکن
بیان در • باز نشان حرارتم ز آب دو دیده و ببین • اکی کوزک یاشندن حرارتمی تسکین
ایله و کور • نبض مرا که میدهد هیچ ز زندگی نشان • بنم نبضمی که هیچ حیات و صحت دن
نشان ویرمز مراد مرضنک شدتن بیان در • آنکه مدام شیشه‌ام از پی عیش داده
است • اول کسه که دایم بکا شیشه یی عیش دن اوتری ویرمشدر • شیشه‌ام از چه می
برد پیش طبیب هر زمان • بنم شیشه می هر زمان طبیب اوکنه نیچون ایلتیر مراد معالجه
مرشدنک دعا و نفسن بیان در شیشه دن مراد بوندن قاروره در • حافظ از آب زندگی
شعر تو داد شربتم • ای حافظ سنک شعرک بکا آب حیات دن شربت ویردی •
ترک طبیب کن بیا نسخهٔ شربتم بخوان • طبیبی ترک ایله کل بنم شربتم نسخه سنی اوقی
نسخه شربت دن مراد شعری در • وله ایضا • منم که شهرهٔ شهرم بعشق ورزیدن
بنم که شهرک مشهوری ام عشقه سعی اتمک ایله • منم که دیده نیالوده ام ببد دیدن
بنم که چشمی آلوده اتمشم یرامز نظر ایله مراد شهوت پرست اولمدیغن بیان در • وفا
کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم • وفا ایلرز و ملامت چکرز و خوش اولورز •
که در طریقت ما کافریست رنجیدن • زیرا انجینمک بزم طریقتمزده کافرلکدر
مراد عاشقه جمیع بلایه تحمل لازم ایدوکن بیان در • به پیر میکده گفتم که چیست
راه نجات • مرشده ایتدم که نجات یولی نه در • بخواست جام می و گفت عیب پوشیدن
جام می ایستدی و عیب ستر اتمک دیدی مراد سبب نجات عیب بین اولمیوب عشق
الهیه سعی اتمک ایدوکن بیان در جایز در که جام می کسری ایله بخواست بوندن
خواستن معناسنه مصدر مرخم اولوب معنی بویله اوله جام می ایستمک و عیب

نجات خلاص

Copyright © King Saud University